

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: ویجی پرشاد
برگردان از: ندا رضائی
۲۳ مارچ ۲۰۲۰



ویجی پرشاد

نامه ای از اعماق زخمی بزرگ



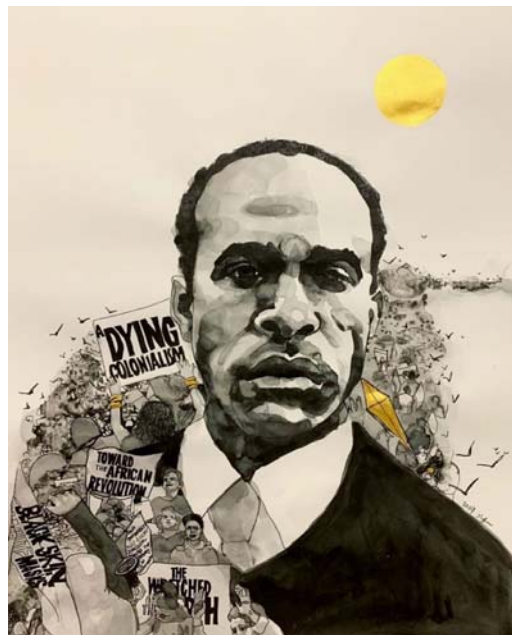
زمانه تاریکی است. آمار مرگ و محرومیت وحشت زاست. انسان های بیشماری با گرسنگی دست و پنجه نرم می کنند. تقریباً نه میلیون نفر هر سال از عوارض ناشی از سوء تغذیه جان می دهند (هر ده ثانیه یک کودک از سو تغذیه می میرد).

بسیاری از ما روزنامه نگاران و نویسندگان به آمارگران رنج بدل شده ایم. حال عمومی اکنده از ناامیدی است. شرایط عمومی زندگی رقت بار است. کلمه امید بیش از آن که الهام بخش باشد ملامت بار است. جنگل ها می سوزند. پناهجویان در مدیترانه غرق می شوند. اجساد زنان در صحرای چی و اوای مکسیکو پیدا می شود. ارادل و اوباش

فاشیست خیابان های دهلی نو را از آن خود می کنند. شکاف میان لفاظی از امید و شرایط ناامیدکننده جاری بسیار عمیق است. پلی آنها را به هم نمی رساند. ما درون این زخم زندگی می کنیم این نامه ای از اعماق این زخم است. هر طرف را که بنگرید، اخبار متحیر کننده است. کلمات کلیدی امروز کاملاً روشن است: کووید ۱۹، بحران مالی، تغییرات آب و هوایی، قتل های ناموسی، بیگانه هراسی، بازگشت سیاستمداران نئوفاشیست و اوباشی که آن ها به خیابان ها می کشانند. با گسترده شدن زخم بزرگ در سراسر سیاره هراس از آنچه اتفاق می افتد بیش از این نمی تواند باشد. هراس واکنشی طبیعی است که در نتیجه گسست پیوندهای اجتماعی تشدید شده است.

ایده پیوندهای اجتماعی یا حتی جامعه در زمانه ما بسیار ضروری است. تجربه جامعه ای با رفتار مدنی روز به روز سخت تر و دشوارتر می شود: گفتن سیاسی گویا از گنداب بر آمده است و به نظر می رسد شفقت عمومی برای رنج ها از میان رفته است، نئوفاشیست ها نرینه مداری زهرالود را پراکنده اند. این تنها مشکل طبقه سیاسی نیست بلکه این مسأله با کوچک سازی دولت و نهادهای اجتماعی همراه بوده است که می توانستند زندگی افراد را غنا بخشند. اگر افراد به سختی کار پیدا می کنند، اگر شغل آن ها پرتنش است، اگر زمان زیادی صرف رفت و آمد شود، اگر دسترسی به مراقبت های پزشکی دشوار است، اگر بازنشستگی درکنار مابقی هزینه ها (از جمله مالیات) بدتر شود و اگر روزبه روز سر و کله زدن با زندگی روزمره سخت تر شود، خب، پس می توان انتظار داشت بداخلاقی سر بزند، خشم بالا بگیرد و فلاکت عمومی اجتماعی بروز پیدا کند.

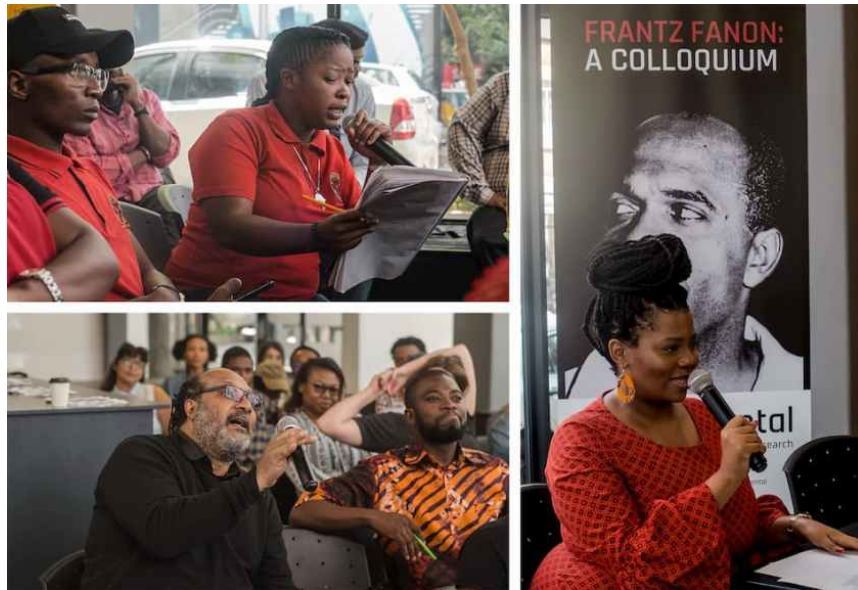
مدارا تنها مسأله نگرش نیست. مدارا مسأله منابع نیز هست. اگر ما از گنجینه اجتماعی قابل توجه جهانی خود برای تضمین زندگی شایسته برای یک دیگر، اطمینان از مراقبت های درمانی و دوره سالمندی استفاده کنیم، اطمینان حاصل کنیم که با مشکلات خردکننده به صورت جمعی مقابله می کنیم، آنگاه اوقات فراغت برای تفریح در بین دوستان و برای فعالیت های داوطلبانه را خواهیم داشت، می توانیم با یک دیگر آشنا شویم و استرس و عصبانیت کمتری داشته باشیم. «امید» یک احساس فردی نیست. بلکه محصول کار افرادی است که اجتماعات را می سازند و برای ارزش های خود می جنگند و آن را به جریان می اندازند.



.Suhad Khatib, Frantz Fanon, ink on paper, 18×24, 2019

ایده «زخم بزرگ» را از «خانواده الجزایری» (۱۹۵۹) فرانتس فانون گرفتم. فانون در آن سال ها نوشت: روشنفکر انقلابی «باید واقعیت الجزایر را با دقت بیشتری ببیند. نباید بسادگی از آن بگذریم. به عکس، باید قدم به قدم در کنار زخم بزرگی که خاک الجزایر و مردمان آن را مصیبت زده کرده گام برداریم.» الجزایر در میانه مبارزات رهایی بخش ملی خود بود، درگیر آنچه فانون «جنگ توهمات» علیه فرانسوی ها می نامید. این اذعان به ارزش انسان از درون آن «زخم بزرگ» با آماج خشونت استعماری روبه رو شد. زخم ما هم به همان اندازه متوهمانه است و اشکال بیش از پیش ترسناک خشونت و ضرورت همیشگی مبارزه مشخصه آن است.

یکی از مهمترین عقاید فانون این است که روشنفکر نمی تواند بسادگی برای ورود به جهان خیز بردارد و به مبارزات روزمره آلوده نشود. مختصات زندگی فانون «حرکتی دائمی، شجاعانه و پیکارجویانه به سمت اکنون و خاص بودگی شرایطی که خود را در آن می یافت» بود. رهایی از رنج های زخم، خود به خود اتفاق نمی افتد، زیرا برای آفرینش انسانی نو به آنچه هگل در پدیدارشناسی روح «جدی بودن، رنج، صبر و نفی» نامید نیاز است؛ برای فانون، به بیان دیگر، تعهد به مبارزه در این مکان و در این زمان.



فانون در جمله ای مشهور اعلام می کند، هر نسل پروژه خود را دارد. برای فانون، این پروژه مبارزات رهایی بخش ملی بود که او آن را مرحله ضروری در جهت جهانشهرگرایی واقعی می دید. به همین دلیل است که فانون متولد مارتینیک از کارائیب، براحتی می توانست وارد نبرد مردم الجزایر شود. او نبرد در الجزایر را جدائی از نبردهای جهان سوم نمی دید. به عنوان بخشی از هیأت الجزایر برای اولین بار در دسمبر سال ۱۹۵۸ در کنگره خلق های افریقا در غنا شرکت کرد. در غنا او با قوام نکرومه (غنا)، ژولیوس نایرره (تانزانیا)، سکوتوره (گینه) و البته پاتریس لومومبا (کنگو) دیدار کرد. او کوشید تا پشتیبانی غنا، گینه و مالی را برای دستیابی الجزایر به سلاح از طریق مرز جنوبی الجزایر را یک پارچه کند (در سپتامبر ۱۹۶۰، فانون در امتداد مسیر تجاری قدیمی از مالی به سمت الجزایر سفر کرد تا این مسیر را امتحان کند). هنگامی که لومومبا در کنگو در اگست ۱۹۶۰ تهدید شد، فانون از اعضای کنگره خواست تا یک هنگ افریقائی را برای کمک به دولت اعزام کند، این کار هرگز عملی نشد. هیچ مرزی میان امید فانون برای استعمارزدائی از افریقا و کل جهان استعمار وجود نداشت.

هنگامی که لومومبا در ۱۷ جنوری سال ۱۹۶۱ به قتل رسید، قانون یادنامه ای تأثیرگذار برای او نوشت. چرا لومومبا کشته شد؟ «لومومبا به رسالت خود باور داشت» مأموریت رهائی مردم خود تا با وجود ثروت های عظیم کنگو، دیگر در فقر و بی حرمتی زندگی نکنند. او در راه این مأموریت کشته شد، مأموریتی که قانون به تمامی با آن هم داستان بود. از نظر قانون زنده بودن این است که خود را در چنین مأموریتی بیندازید، به مبارزاتی که پیش روی شما قرار دارد بپیوندید، و این به رهائی ختم می شود. قانون واقع گرایانه و خوش بینانه نوشت: «آن ها لومومبا را در سال ۱۹۶۱ به قتل رساندند، اما هیچ کس نام لومومبای بعدی را نمی داند» ضرورت مبارزه، جنبشی دیگر با رهبران خود را می آفریند. این اجتناب ناپذیر است امید در این اجتناب ناپذیری وجود دارد.

کلودیا جونز ده سال قبل از قانون در بندر اسپانیا (ترینیداد و توباگو) به دنیا آمد. جونز به همراه والدینش به ایالات متحده مهاجرت کرد. در آنجا، در میانه کمپین نجات متهمان اسکاتسبورو در سال ۱۹۳۶ کمونیست شد. جونز به جرم عضویت در حزب کمونیست امریکا در سال ۱۹۵۵ به انگلستان تبعید شد. او به دور دنیا سفر کرد، به اتحاد جماهیر شوروی و چین و در جلسات فدراسیون دموکراتیک بین المللی زنان (از جمله اجلاس ۱۹۵۲ در کپنهاگ) شرکت می کرد.



کلودیا جونز در سال ۱۹۴۹، مقاله برجسته ای در ژورنال نظری سیاسی Political Affairs، تحت عنوان «پایان نادیده گرفتن مشکلات زن سیاه پوست» منتشر کرد. این مقاله مستقیم با مسأله نژادپرستی و بی حرمتی برخورد می کند. او چندین بار در مقاله خود از کلمه خاص استفاده می کند. او می گوید هر انسانی با ستم مواجه می شود، این استثماری که متوجه کارگر سیاه پوست است، اما بعد تأکید می کند که این سیستم به شکل خاص زنان کارگر سیاه را با «شدت خاص» مجازات می کند. این «شدت خاص» مورد علاقه جونز است، به این معنی که هرگونه تحلیل رهائی باید با ارزیابی ویژه سلسله مراتب ستم و در منطق خاص هر یک از این لایه ها (انطور که او می گوید قشر) مشخص شود؛

او بر «خاص بودگی» ستم تأکید دارد. از نظر او نه تنها طبقه را باید جدی گرفت، نه تنها نژاد را باید جدی گرفت، بلکه جنسیت نیز باید در هسته تحلیل و پراکسیس برآمده از آن قرار گیرد.

با این ویژگی تحلیلی، زنان سیاهپوست در سراسر جهان پیشگام هر مبارزه علیه سرمایه داری هستند. جونز می نویسد این خاص بودگی و «شدت خاص» وضعیت زنان سیاهپوست باید جدی گرفته شود تا زنان سیاهپوست را در مبارزات گسترده تر به حاشیه نراند. نکته ای که او خاطر نشان می کند این است که اگر آرمان زنان سیاه پوست ارتقاء یابد، آن ها می توانند «جایگاه بحق» خود را در «رهبری پرولتاریای نهضت آزادیبخش ملی» بیابند و با مشارکت فعال به کل طبقه کارگر امریکا نیز کمک می کند. طبقه کارگر که رسالت تاریخی آن دستیابی به یک امریکای سوسیالیستی است؛ تضمین نهائی رهائی زنان. کلمه کلیدی در اینجا رهبری است.

با دوباره خواندن جونز، ملاقاتش با قانون را در یکی از این جلسات بین المللی تصور می کنم – شاید در تاشکند یا بیروت – که در مورد تئوری های انقلابی بحث می کنند. آن دو انقلابی رادیکال از کارائیب را تجسم می کنم که در مورد «کمی بسط» مارکس چنان که قانون در سال های آخر نوشت بحث می کنند. درست این بود که قانون در الجزایر به خاک سپرده شد و جونز نیز سمت چپ مارکس در گورستان هایگیت لندن دفن شد. هر دوی این روشنفکران برجسته بر این باور بودند که روشنفکران باید در پروژه های بزرگ عصر خود شرکت کنند، در مورد ستم های خاص نگاه خاصی داشته باشند و این به ما کمک می کند تا راه خود را از میان زخم بزرگ پیدا کنیم.

منبع: [مانتلی رویو](#)